

Reality, Norm, and Constitutional Adjudication: Rethinking the Concept of “Constitutional Fact” with Reflections on Iranian Law

Mehdi Moradi Berlian¹

1. Associate Professor, Department of Public and International Law, Faculty of Law and Political Science,
University of Mazandaran, Mazandaran, Iran m.moradib@umz.ac.ir

Abstract

The Constitution is a set of higher-order norms concerning the organization of power, the limits of the jurisdiction of public institutions, and the protection of fundamental rights, while constitutional law is the field of knowledge that examines these norms, the institutions responsible for their implementation, and the methods of their interpretation and protection. This article addresses the role of social, scientific, historical, and economic facts in the application and interpretation of constitutional norms. Decisions concerning liberty, equality, security, public health, property, privacy, states of emergency, or the financial burden of laws are often based on claims concerning risk, necessity, social effects, or the feasibility of implementing a decision. The central question is under what conditions such claims acquire legal effect in determining the scope of a right, the limits of jurisdiction, or the validity of a law.

Employing conceptual analysis, historical reconstruction, and comparative study, the research first examines Davis’s distinction between adjudicative facts and legislative facts, and then investigates the formation of the doctrine of constitutional fact review in

Cite this article: Moradi Berlian, Mehdi, V. (2025). Reality, Norm, and Constitutional Adjudication: Rethinking the Concept of “Constitutional Fact” with Reflections on Iranian Law. *Philosophy of Law*, 5(1), p. 191-216.

<https://doi.org/10.22081/pwq.2026.73720.1266>

Received: 2026/4/6

Revised: 2026/4/24

Accepted: 2026/5/18

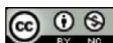
Available online: 2026/6/20

Type of article: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University

<https://pwq.bou.ac.ir/>

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights



American constitutional law. It subsequently examines the functional equivalents of this issue in written-law systems, particularly through the principle of proportionality, the assessment of the effects of legislation, and the review of the factual bases underlying public decisions. Finally, its position in Iranian constitutional law is considered.

The findings indicate that constitutional fact should not be regarded as a third independent category alongside the two categories proposed by Davis. "Constitutional" is a functional attribute that a factual proposition acquires when its acceptance or rejection directly affects the determination of the scope of a fundamental right, the ascertainment of the limits of jurisdiction, or the validity of a law. This function is not exclusive to common-law systems; however, the avenues through which facts enter legal reasoning and the methods by which they are assessed differ across legal systems. In Iranian law, the text of the Constitution and the official interpretation referred to in Article 98 constitute normative sources, while the implementation of provisions such as Articles 75 and 79 concerning rights without assessing certain factual matters is not possible.

The conclusion is that facts play a substantive and justificatory role in the application of constitutional law, although they do not constitute an independent source for the creation of norms. Legal reasoning, insofar as it gives rise to a claim that is effective, determinate, and capable of assessment, requires its underlying basis to be made explicit and open to scrutiny. This approach can establish a balance between limiting and expanding the scope of legal decision-making without reducing it merely to political considerations or expert judgment.

Keywords: Constitutional Fact; Relationship between Reality and Norm; Constitutional Adjudication; Proportionality Principle; Written-Law System; Iranian Legal System

واقعیت، هنجار و دادرسی اساسی: بازاندیشی مفهوم «واقعیت اساسی» با تأملی در حقوق ایران

مهدی مرادی برلیان

۱. استادیار گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران

m.moradib@umz.ac.ir

چکیده

قانون اساسی، مجموعه‌ای از هنجارهای برتر درباره سازمان قدرت، حدود صلاحیت نهادهای عمومی و تضمین حقوق بنیادین است؛ حقوق اساسی نیز دانشی است که این هنجارها، نهادهای اجرای آنها و شیوه‌های تفسیر و تضمین آنها را بررسی می‌کند. مسئله این مقاله، نقش داده‌های اجتماعی، علمی، تاریخی و اقتصادی در اعمال و تفسیر هنجارهای قانون اساسی است. تصمیم‌گیری درباره آزادی، برابری، امنیت، سلامت عمومی، مالکیت، حریم خصوصی، وضعیت اضطراری یا بار مالی قوانین غالباً بر ادعاهایی درباره خطر، ضرورت، آثار اجتماعی یا امکان اجرای تصمیم استوار است. پرسش اصلی آن است که این ادعاها تحت چه شرایطی در تعیین دامنه حق، حدود صلاحیت یا اعتبار قانون اثر حقوقی می‌یابند؟

پژوهش با روش تحلیل مفهومی، بازسازی تاریخی و مطالعه تطبیقی، ابتدا تمایز دیویس میان واقعیت دعوا محور و واقعیت تقنینی و سپس شکل‌گیری دکترین بازبینی واقعیت اساسی در حقوق آمریکا را

استناد به این مقاله: مرادی برلیان، مهدی (۱۴۰۵). واقعیت، هنجار و دادرسی اساسی: بازاندیشی مفهوم «واقعیت اساسی» با تأملی در حقوق ایران. فلسفه حقوق، (۱)۵، ص ۲۱۶-۱۹۱.

<https://doi.org/10.22081/pwq.2026.73720.1266>

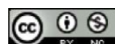
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱/۱۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۲/۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۲۸؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۳/۲۰

<https://pwq.bou.ac.ir/>

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© ۱۴۰۴ / نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند



بررسی می‌کند؛ آن‌گاه معادل‌های کارکردی این مسئله در نظام‌های حقوق نوشته به‌ویژه از طریق اصل تناسب، ارزیابی آثار قانون و کنترل مبانی واقعی تصمیم عمومی تحلیل می‌شود و درنهایت، جایگاه آن در حقوق اساسی ایران مورد توجه قرار می‌گیرد.

یافته پژوهش آن است که واقعیت اساسی را نباید سومین قسم مستقل و هم‌عرض دو قسم مطرح شده از سوی دیویس دانست. «اساسی» وصفی کارکردی است که یک گزاره ناظر به واقعیت هنگامی به دست می‌آورد که پذیرش یا رد آن تأثیر مستقیمی در تعیین دامنه حق بنیادین، احراز حدود صلاحیت یا اعتبار قانون داشته باشد. این کارکرد به کامن‌لا اختصاص ندارد؛ هرچند مجاری ورود و شیوه ارزیابی واقعیت در نظام‌های حقوق نوشته متفاوت است. در حقوق ایران نیز متن قانون اساسی و تفاسیر رسمی موضوع اصل ۹۸ منابع هنجاری‌اند؛ اما اجرای اصولی مانند اصول ۷۵ و ۷۹ و اصول مربوط به حقوق ملت بدون ارزیابی برخی امور واقعی ممکن نیست.

بنابراین واقعیت در اعمال هنجار قانون اساسی، نقشی موضوعی و توجیهی دارد، بی‌آنکه خود منبع مستقلی برای ایجاد هنجار باشد. اتکای حقوقی به داده زمانی موجه است که ادعای مؤثر بر نتیجه مشخص و قابل ارزیابی باشد، مبنای آن آشکار شود و امکان نقد آن وجود داشته باشد. این الگو می‌تواند میان متن‌گرایی مضیق و واگذاری تصمیم حقوقی به ملاحظات صرفاً سیاسی یا کارشناسی تعادل برقرار کند.

کلیدواژه‌ها: واقعیت اساسی، نسبت واقعیت و هنجار، دادرسی اساسی، اصل تناسب، نظام حقوق نوشته، حقوق اساسی ایران.

مقدمه

دادرسی اساسی معمولاً با پرسش از معنای یک اصل، حدود صلاحیت یک نهاد یا سازگاری قانون عادی با قانون اساسی توصیف می‌شود؛ با این حال، بسیاری از اختلاف‌های اساسی فقط از ابهام متن پدید نمی‌آیند. تصمیم درباره آزادی بیان، سلامت عمومی، تبعیض، امنیت، مالکیت، فناوری یا وضعیت اضطراری، بر تصویری از شرایط واقعی جامعه تکیه دارد. هنگامی که دولت محدودیتی را با استناد به خطر یا ضرورت توجیه می‌کند، اختلاف ممکن است نه بر سر اعتبار هدف، بلکه درباره وجود خطر، شدت آن، آثار وسیله انتخاب شده یا امکان استفاده از راهی کم‌زیان‌تر باشد. در چنین وضعی، تفسیر هنجار و ارزیابی واقعیت از یکدیگر جدا نمی‌مانند.

در ادبیات مربوط به ادله دعاوی، واقعیت غالباً به رخداد‌های خاص دعوا بازمی‌گردد؛ اما حقوق عمومی با داده‌هایی درباره جامعه، اقتصاد، علم و آثار سیاست عمومی نیز سروکار دارد. دیویس با تفکیک واقعیت دعوا محور و واقعیت تقنینی، زبان تحلیلی این تفاوت را فراهم کرد (Davis, 1942, p. 404–410; Davis, 1955, p. 952–956). کارست، آلفانج و موناگان نشان دادند که برخی داده‌های عمومی در تعیین دامنه حق، شدت محدودیت و حدود صلاحیت دولت مؤثرند (Karst, 1960, p. 76–92; Alfange, 1966, p. 637–650; Monaghan, 1985, p. 229–238). فایگمن و لارسن نیز مسئله را به معرفت‌شناسی قضایی علوم اجتماعی و تثبیت گزاره‌های واقعی در سابقه قضایی پیوند داده‌اند (Faigman, 2008, p. 1–18; Larsen, 2013, p. 59–75). (Larsen, 2018, p. 175–190).

در پژوهش‌های داخلی به مسئله دادرسی اساسی، عینیت حقوقی و معرفت‌شناسی گزاره‌های حقوقی پرداخته شده است (عباسی، ۱۳۸۹، ص ۸۱–۹۹؛ رضایی و خسروی، ۱۳۹۲، ص ۹–۳۴؛ واعظی، ۱۴۰۱، ص ۷–۲۹). پژوهش‌های مربوط به اصل تناسب و نظارت

شورای نگهبان نیز به طور ضمنی نشان می‌دهند که تطبیق قانون با قانون اساسی گاه به ارزیابی آثار واقعی مصوبه وابسته است (مرادی برلیان، ۱۳۹۲، ص ۳۹ - ۵۴؛ زارعی و مرادی برلیان، ۱۳۹۳، ص ۱۴۵ - ۱۶۲؛ بیات مختاری، جلالی و طاهری، ۱۴۰۵)؛ با وجود این، هنوز نسبت دقیق میان منبع هنجار قانون اساسی و داده‌های مؤثر در اعمال آن به‌ویژه در نظام حقوقی ایران، صورت‌بندی نشده است.

پرسش اصلی مقاله این است که گزاره‌های ناظر به واقعیت تحت چه شرایطی در تفسیر، اعمال و نظارت بر قانون اساسی اثر حقوقی پیدا می‌کنند؟ سه پرسش فرعی نیز مطرح است: الف) نسبت واقعیت دعوامحور، واقعیت تقنینی و واقعیت اساسی چیست؟ ب) آیا مفهوم واقعیت اساسی به ویژگی‌های دادرسی در نظام حقوقی کاملاً وابسته است یا در نظام‌های حقوق نوشته نیز معادل کارکردی دارد؟ ج) در حقوق ایران چه نسبتی میان متن قانون اساسی، تفاسیر رسمی شورای نگهبان و داده‌های اجتماعی، اقتصادی و کارشناسی برقرار است؟ فرضیه مقاله آن است که واقعیت اساسی قسم سومی در کنار دوگانه دیویس نیست، بلکه وصفی کارکردی است که یک ادعای ناظر به واقعیت، هنگامی که مستقیماً در تعیین دامنه حق، حدود صلاحیت یا اعتبار قانون مؤثر شود، به دست می‌آورد. این کارکرد در هر دو خانواده حقوقی وجود دارد، هرچند مجاری نهادی و شدت نظارت متفاوت است. این مقاله پس از تعریف مفاهیم، خاستگاه آمریکایی بحث، معادل‌های آن در حقوق نوشته، نقش تناسب و علوم اجتماعی و در نهایت وضعیت حقوق ایران را بررسی می‌کند.

۱. تعریف مفاهیم و نسبت میان اقسام واقعیت

در رسیدگی قضایی، بخشی از اختلاف به احراز رخداد‌های خاص همان پرونده مربوط است؛ برای مثال چه شخصی، در چه زمان و با چه رفتاری موجب ورود زیان شده است؟ در کنار آن، دادگاه ممکن است به اطلاعاتی درباره آثار یک سیاست، وضعیت بازار، الگوی

تبعیض، میزان خطر یا کارآمدی یک ابزار قانونی نیاز داشته باشد. دیویس دسته نخست را «واقعیت دعوامحور» و دسته دوم را «واقعیت تقنینی» نامید. واقعیت دعوامحور با اشخاص و وقایع مشخص پرونده ارتباط دارد و معمولاً تابع قواعد اثبات است؛ واقعیت تقنینی ماهیتی عام‌تر دارد و در فهم قانون، سیاست عمومی یا آثار اجتماعی تصمیم به کار می‌رود.^۱ مفهوم «واقعیت اساسی»^۲ در سطح دیگری قرار دارد. وصف اساسی نه منشأ داده را تعیین می‌کند و نه شیوه اثبات آن را. یک گزاره هنگامی کارکرد اساسی می‌یابد که پذیرش یا رد آن اثر مستقیمی در نتیجه مبتنی بر قانون اساسی داشته باشد. وجود خطر واقعی برای توجیه محدودیت آزادی بیان، آثار یک شیوه نظارت بر حریم خصوصی، وجود بار مالی ناشی از یک مصوبه یا امکان تحقق هدف عمومی با وسیله‌ای کم‌زیان‌تر، نمونه‌هایی از این وضعیت‌اند. بنابراین یک واقعیت دعوامحور یا تقنینی می‌تواند در پرونده‌ای عادی باقی بماند؛ اما همان واقعیت در پرونده‌ای دیگر به سبب اثر مستقیم بر حق، صلاحیت یا اعتبار قانون، وصف اساسی پیدا کند (Monaghan, 1985, p. 229–238; Pine, 1988, p. 655–660).

این صورت‌بندی ابهام ناشی از «سه‌گانه واقعیت‌ها» را برطرف می‌کند. تقسیم دیویس ناظر به موضوع و کارکرد معمول داده در دادرسی است؛ در حالی که واقعیت اساسی ناظر به جایگاه یک گزاره در استدلال قانون اساسی است. بنابراین مقاله از دو دسته اولیه و یک وصف ثانویه سخن می‌گوید، نه از سه نوع هم‌عرض. این تمایز همچنین نشان می‌دهد که هر داده اجتماعی به صرف طرح در پرونده، اساسی نمی‌شود، بلکه باید رابطه‌ای روشن میان آن داده و نتیجه هنجاری وجود داشته باشد؛ در غیر این حالت، اطلاعات پیش‌گفته صرفاً زمینه‌ای یا توضیحی است.

۱. Adjudicative Facts and Legislative Facts: واقعیت دعوامحور به وقایع و اشخاص مشخص پرونده مربوط است؛ واقعیت تقنینی داده عمومی مورد استفاده برای فهم یا ارزیابی قانون و سیاست عمومی است.

۲. Constitutional Fact: در این مقاله، وصفی کارکردی برای گزاره‌ای ناظر به واقعیت که مستقیماً در نتیجه مبتنی بر قانون اساسی اثر می‌گذارد.

از حیث موضوع، داده‌های دارای کارکرد اساسی را می‌توان در سه گروه بررسی کرد؛ گروه نخست: تجربی است و آمار، آثار قانون، کارآمدی ابزار، خطر عمومی یا پیامد اقتصادی را دربر می‌گیرد. گروه دوم: اجتماعی - ساختاری است و به تبعیض نهادی، نابرابری تاریخی، طرد و آسیب‌پذیری مربوط می‌شود. گروه سوم: تاریخی است و روایت‌هایی از گذشته را دربر می‌گیرد که در تعیین قلمرو حق، سنت قانون اساسی یا هویت نهادی اثر دارند. این تقسیم موضوعی با تقسیم کارکردی پیشین تعارض ندارد؛ یک داده تاریخی یا تجربی فقط هنگامی واقعیت اساسی است که در نتیجه حقوقی نقش مستقیم ایفا کند.

در نهایت، واقعیت اساسی با «حقیقت قطعی» یکسان نیست. بسیاری از تصمیم‌های عمومی در شرایط عدم قطعیت اتخاذ می‌شوند و قانون‌گذار ناگزیر از پیش‌بینی است. مسئله حقوق اساسی آن نیست که دادگاه جای دانشمند یا سیاست‌گذار بنشیند، بلکه آن است که ادعای واقعی مؤثر بر حق قابل شناسایی، بررسی و اعتراض باشد. منبع داده، زمان گردآوری، روش، میزان عدم قطعیت و وجود شواهد مخالف باید روشن شود. در این معنا، واقعیت اساسی سازوکاری برای تبدیل ادعای کارشناسی یا سیاسی به دلیل قابل ارزیابی حقوقی است (Faigman, 2008, p. 16–18; Proctor, 2024, p. 955–1016).

تشخیص کارکرد اساسی یک داده به چند ملاحظه وابسته است؛ نخست باید دید آیا تغییر در ارزیابی آن داده، نتیجه حقوقی را نیز تغییر می‌دهد. سپس باید روشن شود که هنگام قانون اساسی تا چه اندازه وجود یا شدت آن امر واقعی را در اعمال خود مؤثر دانسته است. جایگاه نهادی تولیدکننده داده و امکان اطلاع و اعتراض شخص متأثر نیز اهمیت دارد. بر این اساس، هر مطلب آماری یا تاریخی به صرف طرح در پرونده، واقعیت اساسی به شمار نمی‌آید. ممکن است برآوردی ظاهراً فنی، مانند میزان بار مالی یک مصوبه، به دلیل اثر مستقیم بر صلاحیت مجلس جایگاهی اساسی پیدا کند؛ در مقابل، داده‌ای مهم درباره جامعه ممکن است در نتیجه پرونده نقشی صرفاً توضیحی داشته باشد.

۲. خاستگاه مفهوم واقعیت اساسی در حقوق آمریکا

اصطلاح و بخش مهمی از ادبیات واقعیت اساسی در حقوق آمریکا شکل گرفته است. مقصود این بخش، ارائه تاریخ عمومی نسبت قانون و واقعیت نیست، بلکه توضیح خاستگاه نهادی مفهومی است که از قواعد ادله و نظارت قضایی آمریکا برخاست. منازعات عصر لوخنر نشان دادند که اختلاف درباره آزادی قرارداد یا قدرت پلیسی دولت، هم‌زمان اختلافی درباره سلامت، بازار کار و آثار اجتماعی قانون است.

در *Lochner v. New York*، اکثریت و مخالفان بر برداشت‌های متفاوتی از شرایط حرفه نانوائی و رابطه محدودیت ساعات کار با سلامت تکیه داشتند. در *Muller v. Oregon*، گزارش براندایس مجموعه‌ای از داده‌های اجتماعی و پزشکی را برای دفاع از محدودیت ساعات کار زنان وارد استدلال کرد (Biklé, 1924, p. 6–27; Spillenger, 2005, p. 25–30; Morag-Levine, 2013, p. 99–102).

دیویس پس از آن میان واقعیت‌های مربوط به طرفین و وقایع پرونده و واقعیت‌های عمومی مورد استفاده برای تدوین یا تفسیر قواعد فرق گذاشت. قاعده ۲۰۱ ادله فدرال نیز پذیرش قضایی واقعیت را به صراحت به واقعیت‌های دعوامحور محدود کرد و واقعیت تقنینی را بیرون از چارچوب سخت آن قرار داد. نتیجه این بود که دادگاه‌های عالی می‌توانستند برای بررسی آثار قانون به منابع عمومی، گزارش‌ها و مطالعاتی مراجعه کنند که لزوماً در دادگاه بدوی اثبات نشده بود. همین آزادی در کنار فایده آن، خطر گزینش داده و استفاده از اطلاعات خارج از فرایند ترافعی را نیز ایجاد کرد (Davis, 1955, p. 952–956; Woolhandler, 1988, p. 140–146). دکترین «بازیبنی واقعیت اساسی»^۱ از این پرسش پدید آمد که دادگاه بالاتر تا چه حد باید به یافته واقعی مرجع پایین‌تر یا ارزیابی قانون‌گذار احترام بگذارد. موناگان نشان داد که

۱. Constitutional Fact Review: بازیبنی قضایی یافته یا ادعای واقعی‌ای که با تعیین دامنه حق، صلاحیت یا اعتبار قانون دهم تنیده است.

برخی یافته‌ها چنان با تعیین معنای قانون اساسی درهم تنیده‌اند که واگذاری نهایی آنها به دادگاه بدوی یا نهاد اداری، در عمل بخشی از تفسیر قانون اساسی را نیز واگذار می‌کند (Monaghan, 1985, p. 229–238). با این حال، این دکترین مرز کاملاً ثابتی پیدا نکرد؛ زیرا تعیین امور واقع در این حوزه، هم‌زمان با قواعد ادله، حدود نظارت قضایی، تفکیک قوا و حمایت از حقوق بنیادین ارتباط دارد (Strong, 1969, p. 330–; Strong, 1968, p. 280–284; Redish & Gohl, 2017, p. 289–294, 333).

ورود علوم اجتماعی دامنه بحث را گسترده‌تر کرد. فایگمن نشان داد که آزای اساسی حتی هنگام استناد به اصول کلی، بر فرض‌هایی درباره رفتار انسان، ساختار جامعه و آثار سیاست تکیه دارند (Faigman, 2008, p. 1–18). زیک این گرایش را «تجربه‌گرایی اساسی»^۱ نامید و لارسن توضیح داد که گزاره‌ای پذیرفته شده در یک رأی ممکن است در آرای بعدی، بدون ارزیابی دوباره، تکرار و به تصویری منجمد از جامعه تبدیل شود (Zick, 1958, p. 59–75; Larsen, 2013, p. 115–124; 2003). اطلاعات مندرج در لوایح دوست دادگاه نیز اگر بدون امکان پاسخ یا کنترل روش وارد رأی شوند، ممکن است ترجیح قضایی را در لباس واقعیت پنهان کنند (Larsen, 2014, p. 1757–1774). این ویژگی‌ها خاستگاه آمریکایی مفهوم را توضیح می‌دهند، اما مسئله بنیادی وابستگی نتیجه قانون اساسی به ادعای واقعی به این نظام محدود نیست.

تجربه آمریکا همچنین نشان می‌دهد که اختلاف درباره واقعیت همیشه با افزایش داده حل نمی‌شود. در پرونده Lochner، اختلاف اصلی تنها کمبود اطلاعات پزشکی نبود، بلکه قضات درباره میزان اعتماد به قانون‌گذار و نسبت آزادی اقتصادی با حمایت اجتماعی نیز اختلاف داشتند. گزارش براندایس داده را وارد دادرسی کرد، اما انتخاب منابع و مفروضات

۱. Constitutional Empiricism: گرایشی در حقوق اساسی که بر سنجش تجربی مفروضات و آثار واقعی قواعد و تصمیم‌های عمومی تأکید می‌کند.

زمانه خود را نیز همراه داشت. بنابراین واقعیت اساسی را نباید راهی برای حذف داوری ارزشی دانست. فایده مفهوم در این است که دادگاه ناگزیر شود بخش تجربی استدلال را از انتخاب هنجاری جدا کند و نشان دهد کدام قسمت رأی بر داده و کدام قسمت بر تفسیر حق یا توزیع صلاحیت استوار است. این تفکیک، امکان نقد دقیق تر را فراهم می آورد و مانع می شود که ترجیح هنجاری به صورت نتیجه ای ظاهراً علمی ارائه گردد.

۳. واقعیت در نظام های حقوق نوشته: تفاوت مجاری نهادی، وحدت مسئله

خاستگاه آمریکایی اصطلاح نباید به این نتیجه بینجامد که واقعیت اساسی فقط در کامن لا معنا دارد. در نظام های حقوق نوشته، دادگاه قانون اساسی معمولاً با قواعد ادله پرونده های عادی اداره نمی شود و جایگاه دادگاه بدوی، هیئت منصفه و لوایح دوست دادگاه نیز همانند آمریکا نیست. داده های مؤثر بر تصمیم بیشتر از طریق پرونده تقنینی، گزارش کارشناسی، ارزیابی آثار قانون، اسناد اداری، اختیارات تحقیق دادگاه و استدلال طرفین وارد رسیدگی می شوند. تفاوت اصلی در مجرای ورود و توزیع صلاحیت نهادی است، اما پرسش مشترک باقی است؛ آیا هدف اعلام شده، خطر ادعایی و آثار وسیله انتخاب شده از پشتوانه ای برخوردارند که محدودیت حق یا گسترش صلاحیت را توجیه کند؟

در نظام حقوقی آلمان، اصل تناسب یکی از مهم ترین مجاری ورود داده های واقعی به استدلال اساسی است. سنجش مناسب بودن وسیله، امکان استفاده از وسیله کم زیان تر و شدت تعرض به حق، بدون توجه به آثار واقعی قانون ممکن نیست (Alexy, 2002, p. 66). قانون دادگاه اساسی فدرال ضمن شناسایی قلمرو ارزیابی و پیش بینی قانون گذار، بررسی می کند که ارزیابی مزبور از مبنایی قابل دفاع برخوردار باشد. در تصمیم اقلیمی ۲۰۲۱ (BVerfG, 2021, paras. 117–121, 182–195, 243–258) داده های

علمی مربوط به محدودیت بودجه کربن و انتقال بخش عمده بار کاهش انتشار به دوره پس از ۲۰۳۰، در تحلیل آثار بین‌زمانی قانون بر آزادی‌های بنیادین نقش مستقیم داشت. در رأی ۲۰۲۰ درباره برنامه خرید اوراق بخش عمومی نیز فقدان ارزیابی و موازنه کافی میان اهداف پولی و آثار اقتصادی برنامه در داوری مربوط به اصل تناسب و حدود صلاحیت مؤثر بود (BVerfG, 2020, paras. 139, 160–176).

در فرانسه، شورای قانون اساسی معمولاً تأکید می‌کند که از اختیار عام ارزیابی و تصمیم‌گیری پارلمان برخوردار نیست؛ با این حال، کنترل مناسب بودن و تناسب محدودیت بدون توجه به اوضاع واقعی ممکن نیست. در تصمیم شماره ۲۰۲۲-QPC-۱۰۱۶ درباره خارج کردن نشانی یک رابط برخط از نتایج جستجو، شورا ابتدا اهمیت خدمات ارتباطی برخط برای مشارکت دموکراتیک و آزادی بیان را یادآور شد. سپس قلمرو اشخاص و تخلفاتی را که اقدام اداری درباره آنها قابل اعمال بود، لزوم آشکارا غیرقانونی بودن محتوا، طی فرایند ترافعی، امکان اعتراض فوری و نظارت قضایی بر دامنه اقدام را بررسی کرد (Conseil Constitutionnel, 2022, paras. 4–12). در این تصمیم، اوضاع واقعی ارتباطات برخط و آثار عملی حذف از نتایج جستجو بخشی از سنجش تناسب محدودیت بود.

بنابراین معادل کارکردی واقعیت اساسی در حقوق نوشته را باید در کنترل مبانی تجربی قانون، ارزیابی پیش‌بینی قانون‌گذار، آزمون تناسب و بررسی رابطه معقول میان هدف و وسیله جستجو کرد. سطح نظارت نیز یکسان نیست؛ در حوزه‌های فنی و پیش‌بینی محور، قانون‌گذار از حاشیه ارزیابی برخوردار است؛ ولی هرچه تعرض به حق شدیدتر، داده موجود مطمئن‌تر و ادعای دولت تعیین‌کننده‌تر باشد، انتظار برای ارائه دلیل واقعی قوی‌تر می‌شود. این رویکرد هم از پذیرش بی‌چون و چرای ادعای دولت جلوگیری می‌کند و هم مانع جانشینی کامل قاضی به جای قانون‌گذار می‌شود (Carter, 2022, p. 75–112; Tomlinson & Carter, 2023).

در نظام‌های حقوق نوشته، بخشی از مسئله واقعیت پیش از آغاز دادرسی و در فرایند قانون‌گذاری شکل می‌گیرد. گزارش کارشناسی، ارزیابی آثار و مطالعات امکان‌سنجی می‌توانند مبنای واقعی تصمیم را آشکار کنند و امکان ارزیابی بعدی آن را فراهم آورند. در موضوعات متغیری مانند فناوری، محیط‌زیست و سلامت، اهمیت این اسناد فقط به زمان تصویب قانون محدود نیست؛ تغییر اساسی داده‌ها ممکن است بازنگری در ادامه توجیه قانون را ضروری سازد؛ از این رو کیفیت تولید و انتشار مبانی واقعی تصمیم، مکمل نظارت قضایی بر نتیجه آن است.

۴. درهم‌تنیدگی مسئله حقوقی و واقعی در دادرسی اساسی

تمایز قانون و واقعیت در بسیاری از دعاوی برای تقسیم وظایف و تعیین معیار بازبینی سودمند است؛ اما در دادرسی اساسی گاه به مسئله‌ای نهادی تبدیل می‌شود. هرگاه نتیجه مبتنی بر قانون اساسی به پذیرش یک گزاره تجربی وابسته باشد، احراز آن گزاره بخشی از فرایند اعمال هنجار است. پرسش اصلی در این وضعیت آن است که چه میزان از ارزیابی به قانون‌گذار یا مرجع تخصصی واگذار شود و دادگاه در چه نقطه‌ای بتواند کفایت مبنای واقعی را آزادانه بررسی کند. پذیرش بدون بررسی ادعای دولت می‌تواند عنوان‌های کلی را جایگزین دلیل کند و بازسنجی کامل همه امور فنی نیز مرز صلاحیت‌های نهادی را به ضعف می‌کشاند.

معیار آغازین برای تعیین شدت نظارت، جایگاه گزاره واقعی در زنجیره استدلال حقوقی است. اگر تغییر در ارزیابی آن گزاره، نتیجه‌مربوط به حق، صلاحیت یا اعتبار قانون را دگرگون کند، مبنای واقعی باید با دقت بیشتری بررسی شود. در این بررسی، هدف داوری نهایی درباره صدق علمی نیست؛ مسئله این است که آیا ادعای مورد اتکا برای تحمل نتیجه حقوقی، با توجه به دانش موجود و حدود عدم قطعیت، از کفایت لازم برخوردار

است. وجود اختلاف معتبر کارشناسی نیز به خودی خود مانع تصمیم نیست، مشروط بر آنکه مرجع عمومی مبنای ترجیح ارزیابی خود را فهم پذیر سازد.

شدت بازبینی با میزان اثرگذاری گزاره واقعی بر نتیجه تناسب دارد. داده‌ای که فقط زمینه تصمیم را توضیح می‌دهد، نظارتی محدود می‌طلبد؛ در مقابل، ادعایی که تغییر آن مبنای نتیجه اساسی را دگرگون می‌کند، به بررسی دقیق‌تری نیاز دارد. این تمایز در پیش‌بینی‌های آینده اهمیت بیشتری می‌یابد. پیش‌بینی قطعیت کامل ندارد، اما اتکای حقوقی به آن باید با دانش موجود سازگار باشد و امکان بازنگری در صورت تغییر محسوس شرایط حفظ شود. بدین ترتیب، بازبینی واقعیت اساسی بر کفایت مبنای تصمیم تمرکز می‌کند، بدون آنکه دادگاه عهده‌دار ارزیابی جامع علم یا سیاست عمومی شود.

توزیع مسئولیت ارائه مبنای واقعی باید با دسترسی طرفین به اطلاعات هماهنگ باشد. هنگامی که داده‌های اصلی در اختیار دولت است و تصمیم، حقی بنیادین را محدود می‌کند، مقام عمومی باید دست‌کم مبنای واقعی تصمیم و ارتباط آن با نتیجه مورد نظر را بیان کند. پس از آن، شخص معترض می‌تواند کفایت، به‌روزر بودن یا قابلیت اتکای آن مبنا را به چالش بکشد. در مقابل، اگر ادعا به واقعیتی شخصی و منحصر در دسترس مدعی مربوط باشد، مسئولیت ارائه دلیل می‌تواند به شکل دیگری توزیع شود. تصریح این منطق در رأی مانع از آن است که نابرابری طرفین در دسترسی به اطلاعات دولتی به طور پنهان بر نتیجه اثر بگذارد.

۵. اصل تناسب و سنجش مبانی واقعی محدودیت حقوق

اصل تناسب^۱ افزون بر آنکه معیاری حقوقی برای کنترل محدودیت حقوق است، چارچوبی برای آشکارکردن مبانی واقعی تصمیم دولت نیز فراهم می‌آورد. عناوینی مانند

۱. Principle of Proportionality: اصل تناسب شامل مناسب بودن، ضرورت و موازنه میان منفعت عمومی و شدت تعرض به حق است.

امنیت، سلامت عمومی، نظم یا اخلاق عمومی به تنهایی بار توجیه را بر دوش نمی‌کشند. قدرت عمومی باید رابطه هدف و وسیله، آثار عملی تصمیم، امکان انتخاب راه کم‌زیان‌تر و شدت لطمه به حق را توضیح دهد؛ به همین دلیل، تناسب محل روشن پیوند هنجار و واقعیت است (Stone Sweet & Mathews, 2008, p. 160–164).

در مرحله مناسب بودن، پرسش آن است که وسیله انتخاب شده دست‌کم قابلیت کمک به هدف مشروع را دارد یا نه؟ این قابلیت از الفاظ قانون به دست نمی‌آید و به شناخت رفتار انسان، کارکرد نهادها و آثار اجتماعی تصمیم وابسته است. در مرحله ضرورت، باید راه‌های بدیل و میزان اثربخشی و زیان هریک مقایسه شوند. ادعای اینکه هیچ راه‌کار کمتر محدودکننده وجود ندارد، ادعایی ناظر به واقعیت است و باید تا حد متناسب با اهمیت حق پشتیبانی شود (Barak, 2012, p. 303–320; Carter, 2022, p. 111–112).

در موازنه نهایی، شدت آسیب به حق و اهمیت منفعت عمومی سنجیده می‌شود. لطمه به حریم خصوصی بدون فهم فناوری نظارت و گردش داده، آسیب به برابری بدون شناخت ساختارهای طرد و خطر امنیتی بدون تعیین زمان، دامنه و احتمال وقوع قابل ارزیابی نیست. البته موازنه ممکن است ترجیح ارزشی قاضی را در پوشش عقلانیت پنهان کند؛ از این رو آشکارکردن داده‌ها و مفروضات، شرط نقدپذیری آن است (Rivers, 2006, p. 174–181; Kumm, 2010, p. 142–148).

مراحل تناسب انواع متفاوتی از اطلاعات را فعال می‌کنند؛ داده مربوط به اثربخشی در مناسب بودن، اطلاعات مربوط به بدیل‌ها در ضرورت و داده مربوط به شدت آسیب در موازنه. این تفکیک مانع می‌شود که دادگاه با اشاره کلی به «واقعیت‌های پرونده»، از توضیح نقش هر داده خودداری کند و دولت را نیز ملزم می‌کند زنجیره استدلال خود را از هدف تا اثر عملی تصمیم آشکار سازد. تناسب در این معنا، شیوه‌ای برای منظم کردن ورود واقعیت به استدلال قانون اساسی و مهار تجربه‌گرایی بی‌ضابطه است.

۶. کاربرد علوم اجتماعی و تاریخ در دادرسی اساسی

علوم اجتماعی و تاریخ به دادگاه امکان می‌دهند آثار قانون، صورت‌های تبعیض و زمینه شکل‌گیری حقوق را بهتر درک کند؛ اما استفاده از آنها بدون ضابطه می‌تواند به گزینش داده یا روایت مطلوب بینجامد. داده اجتماعی همواره به روش، نمونه، زمان و زمینه وابسته است. دادگاه نباید گزارش کارشناسی را صرفاً به دلیل زبان فنی آن بپذیرد؛ با این وجود، نباید اختلاف علمی را بهانه حذف همه دانش تجربی از رسیدگی قرار دهد. معیار مناسب، شفافیت روش، ارتباط با مسئله حقوقی، امکان پاسخ و بیان محدودیت‌های داده است (Daly & Kudischeva, 2023, p. 11–28; Dyk, 2023, p. 10–22).

لوايح دوست دادگاه^۱ در آمریکا نمونه روشنی از دو سوی مسئله‌اند. این لوايح می‌توانند دانش تخصصی و اطلاعاتی فراتر از توان طرفین فراهم آورند؛ ولی ممکن است داده‌هایی را به رأی وارد کنند که در فرایند ترافعی آزموده نشده‌اند. استفاده معتبر از این داده‌ها مستلزم شفافیت منبع، فراهم شدن امکان پاسخ برای طرفین و نقدپذیری داده‌ای است که در شکل‌گیری نتیجه نقش تعیین‌کننده دارد (Larsen, 2014, p. 1817–1818). همین منطق در نظام‌های حقوق نوشته درباره گزارش‌های کارشناسی و اسناد پرونده تقنینی نیز اعمال شدنی است. خطر دیگر، تثبیت یک گزاره ناظر به واقعیت در سابقه قضایی^۲ است. قاعده حقوقی می‌تواند با ثبات خود امنیت ایجاد کند؛ اما گزاره‌های علمی و اجتماعی ممکن است تغییر یابند. اگر دادگاه‌های بعدی داده پذیرفته شده در یک رأی قدیمی را بدون بازبینی تکرار کنند، حقوق اساسی با تصویری منسوخ از جامعه اداره خواهد شد (Larsen, 2013, p. 97–108). بنابراین میان ثبات هنجار و قابلیت بازنگری مبنای واقعی باید تفکیک شود.

۱. Amicus Curiae Brief: نوشته‌ای که شخص یا نهادی غیر از اصحاب اصلی دعوا برای ارائه اطلاعات تخصصی یا استدلال حقوقی به دادگاه تقدیم می‌کند. این نهاد در حقوق آمریکا رواج بیشتری دارد و معادل نهادی آن در همه نظام‌های کسان نیست.

۲. Factual Precedent: گزاره‌ای ناظر به واقعیت که در یک رأی پذیرفته می‌شود و ممکن است دادگاه‌های بعدی بدون ارزیابی دوباره، آن را تکرار کنند.

تاریخ نیز باید با همین احتیاط به کار رود. روایت تاریخی می‌تواند معنای نهادی، زمینه پیدایش حق یا تجربه شکست‌های گذشته را روشن کند، اما نباید جای استدلال حقوقی را بگیرد. انتخاب یک دوره، یک منبع یا صدای خاص ممکن است نتیجه را از پیش تعیین کند. بحث‌های جدید درباره اصالت‌گرایی نشان داده‌اند که اختلاف تاریخی اغلب اختلاف درباره روش انتخاب و وزن‌دهی منابع است، نه صرفاً کشف یک واقعیت آماده (Blocher & Garrett, 2024, p. 716–729, 733–748). بنابراین تاریخ زمانی در دادرسی اساسی اعتبار دارد که روش استفاده، دامنه استنتاج و امکان روایت رقیب آشکار باشد.

برای نهادینه کردن این ضوابط، رأی باید میان اطلاعات ارائه شده از سوی طرفین، پژوهش مستقل دادگاه و دانش عمومی تمایز بگذارد. اگر دادگاه پس از ختم رسیدگی به منبعی تعیین‌کننده دست یافته است، اصل تناظر اقتضا می‌کند طرفین فرصت اظهارنظر داشته باشند. همچنین ارجاع کلی به «مطالعات علمی» یا «تجربه تاریخی» کافی نیست؛ منبع و نتیجه مورد استفاده باید قابل شناسایی باشد. این شیوه، هم استقلال قاضی را حفظ می‌کند و هم امکان می‌دهد پژوهشگران و دادگاه‌های بعدی اعتبار بخش واقعی رأی را جدا از استدلال هنجاری بررسی کنند.

۷. جایگاه واقعیت در تفسیر و نظارت قانون اساسی ایران

در حقوق ایران باید میان «منبع هنجار قانون اساسی» و «مبنای واقعی اعمال هنجار» تفکیک کرد. متن قانون اساسی و تفاسیر رسمی شورای نگهبان چارچوب هنجاری را تعیین می‌کنند و مطابق اصل ۹۸، تفسیر رسمی قانون اساسی در صلاحیت شورای نگهبان است. مذاکرات تدوین قانون اساسی نیز ممکن است در فهم تاریخی اصل مورد توجه قرار گیرد؛ اما داده اجتماعی یا کارشناسی نمی‌تواند اصل جدیدی ایجاد کند یا

جایگزین تفسیر رسمی شود. نقش واقعیت در مرحله دیگری ظاهر می‌شود: هنگامی که تطبیق مصوبه یا تصمیم با یک اصل به وجود بار مالی، خطر، ضرورت، اثر اقتصادی یا امکان اجرا وابسته است.

تمایز میان «تفسیر هنجار» و «احراز موضوع» در اینجا اهمیت تعیین‌کننده دارد. شورای نگهبان در مقام تفسیر اصل ۹۸، معنای الزام‌آور قانون اساسی را بیان می‌کند؛ اما در مقام نظارت بر مصوبه، ناگزیر است موضوع خارجی مشمول آن معنا را نیز تشخیص دهد. برای نمونه اصل ۷۵ به خودی خود مقرر می‌کند افزایش هزینه عمومی بدون تعیین طریق تأمین آن مجاز نیست؛ ولی پاسخ به اینکه یک مصوبه واقعاً هزینه تازه ایجاد می‌کند، منبع معرفی شده قابلیت تحقق دارد یا تغییر ساختار اداری به تعهد مالی می‌انجامد، از متن اصل به دست نمی‌آید. این امور نیازمند داده بودجه‌ای، برآورد اجرایی و اطلاع از ساختار سازمانی اند. به همین ترتیب، در اعمال اصل ۷۹، معنای «شرایط اضطراری» را نمی‌توان صرفاً با تکرار عنوان اضطرار احراز کرد؛ وجود، گستره و استمرار وضعیت ادعایی باید با اطلاعات قابل ارزیابی پشتیبانی شود. بنابراین واقعیت در حقوق اساسی ایران دو نقش متفاوت دارد؛ گاه موضوعی را که هنجار بر آن اعمال می‌شود مشخص می‌کند و گاه میزان کفایت توجیه محدودیت حق یا توسعه صلاحیت را نشان می‌دهد. در هیچ‌یک از این دو حالت، داده اجتماعی یا کارشناسی منبع مستقل قانون اساسی نیست؛ اعتبار هنجاری همچنان از متن، ساختار و تفسیر رسمی ناشی می‌شود. با این حال، بی‌توجهی به موضوع خارجی نیز می‌تواند به تفسیری صوری بینجامد؛ تفسیری که از نظر لفظی به قانون اساسی وفادار است، اما در عمل اجازه می‌دهد عنوان‌هایی مانند بار مالی، امنیت یا اضطرار، بدون احراز مبنای واقعی، نتیجه حقوقی ایجاد کنند. بنابراین التزام به قانون اساسی فقط التزام به متن نیست، بلکه مستلزم توضیح قابل سنجش موضوعی است که متن درباره آن اعمال می‌شود.

اصل ۷۵ نمونه روشن این تفکیک است. مفاد هنجاری اصل مشخص می‌کند که طرح‌ها و پیشنهادهای نمایندگان، در صورت کاهش درآمد عمومی یا افزایش هزینه عمومی، باید طریق جبران یا تأمین هزینه را معلوم کنند. با این حال، اعمال اصل مستلزم پاسخ به چند پرسش واقعی است: آیا مصوبه هزینه تازه ایجاد می‌کند؟ دامنه هزینه چیست؟ منبع پیشنهادی واقعی و قابل تحقق است یا صوری؟ و آیا الزام مقرر، تغییر سازمانی، استخدام یا تعهد مالی جدید در پی دارد؟ شورای نگهبان در نظر مربوط به تقسیم استان خراسان میان الزام دولت به «کارشناسی» و الزام به «تقسیم استان» تفکیک کرد و دومی را به سبب بار مالی مخالف اصل ۷۵ دانست (شورای نگهبان، ۱۳۷۸). در نظریه تفسیری شماره ۹۱/۳۰/۴۹۷۴۹ مورخ ۲۳/۱۲/۱۳۹۱ نیز عباراتی مانند «از محل صرفه جویی» یا «پیش‌بینی در بودجه سنواتی» را در صورتی که بار مالی جدید ایجاد شود و منبع معین نباشد، طریق تأمین هزینه ندانست (شورای نگهبان، ۱۳۹۱). این استدلال‌ها بدون ارزیابی امکان واقعی تأمین مالی قابل صورت‌بندی نیستند.

همین منطق در محدودیت حقوق ملت نیز اهمیت دارد. اصول ۲۴، ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی آزادی مطبوعات، احزاب و اجتماعات را با قیودی بیان می‌کنند و اصل ۴۰ اعمال حق را در صورت اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی محدود می‌سازد. اصل ۷۹ نیز برقراری محدودیت‌های ضروری در وضعیت جنگ و شرایط اضطراری را به مدت معین و با تصویب مجلس اجازه می‌دهد. هرگاه مقام عمومی به امنیت، زیان، نظم یا اضطراب استناد می‌کند، عنوان حقوقی به تنهایی کافی نیست. باید روشن باشد خطر چیست، چه دامنه و شدتی دارد، محدودیت برای چه مدتی لازم است و چرا راهی کم‌زیان‌تر پاسخ‌گو نیست؟ در غیر این حالت، واقعیت از موضوع احراز به پوششی برای توسعه صلاحیت تبدیل می‌شود. از حیث الگوی پیشنهادی این مقاله، هرگاه نتیجه نظارت شورای نگهبان به برآورد مالی، امکان اجرا یا آثار اجتماعی مصوبه وابسته باشد، مناسب است مبنای واقعی مؤثر در

نتیجه نیز در نظر شورا بازتاب پیدا کند. این امر به معنای تبدیل شورا به نهاد کارشناسی عام نیست. تهیه داده بر عهده دولت، مجلس و نهادهای کارشناسی مربوط است؛ اما در نظر نهایی باید روشن شود کدام برآورد یا امر واقعی در احراز مغایرت با قانون اساسی نقش تعیین‌کننده داشته است. در صورت اختلاف کارشناسی نیز می‌توان میان فقدان دلیل، وجود اختلاف معتبر و آشکارا نامعقول بودن برآورد تفکیک کرد.

مذاکرات سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۸ نیز باید در همین چارچوب قرار گیرند. این مذاکرات می‌توانند هدف تاریخی، نگرانی تدوین‌کنندگان یا زمینه نهادی یک اصل را روشن کنند؛ اما نه متن را بی‌اثر می‌سازند و نه برای همیشه واقعیت اجتماعی زمان تصویب را تثبیت می‌کنند. اگر تفسیر قانون اساسی فقط به گفته‌های تدوین‌کنندگان و تفاسیر پیشین محدود شود، تغییر موضوعات و فناوری‌های جدید از میدان دید خارج می‌ماند؛ اما اگر واقعیت‌های اجتماعی بدون پیوند با متن مبنای تفسیر قرار گیرند، مرز میان تفسیر و اصلاح قانون اساسی مخدوش می‌شود. راه میانه آن است که تاریخ و واقعیت معاصر در تعیین موضوع و آثار عملی اصل به کار روند؛ اما نتیجه هنجاری همچنان با متن، ساختار و تفسیر رسمی توجیه شود (مرادخانی، ۱۴۰۳، ص ۱۹۳ - ۲۲۸).

این تمایز در موضوعات نو آشکارتر است. قانون اساسی درباره شبکه‌های اجتماعی، کلان داده یا زیست فناوری حکم صریح ندارد؛ اما اصول حریم خصوصی، آزادی بیان و برابری بر آنها اعمال می‌شود. داده‌های فنی آثار مداخله و اشخاص آسیب‌پذیر را روشن می‌کنند، بدون آنکه خود هنجار تازه‌ای بسازند. متن معیار، هنجاری را فراهم می‌آورد و واقعیت، موضوع و پیامد اعمال آن را نشان می‌دهد.

در نظام حقوقی ایران، اجرای این الگو بیش از هر چیز به شفاف شدن مبنای موضوعی نظر نظارتی وابسته است. هرگاه نتیجه شورای نگهبان بر برآورد مالی، امکان اجرا، گزارش کارشناسی یا پیش‌بینی آثار مصوبه تکیه دارد، مناسب است داده یا برآورد تعیین‌کننده در

حدی معرفی شود که منشأ نتیجه و امکان ارزیابی آن روشن باشد. تمایز میان داده نسبتاً قطعی، برآورد کارشناسی و پیش‌بینی آینده نیز می‌تواند شدت اتکا و حدود احتیاط لازم را مشخص کند. بدین ترتیب کیفیت تطبیق اصل قانون اساسی با موضوع خارجی افزایش می‌یابد، بی‌آنکه داده کارشناسی جای متن یا تفسیر رسمی را بگیرد.

۸. بحران اعتماد به واقعیت‌های عمومی و مشروعیت دادرسی اساسی

وابستگی تصمیم اساسی به داده‌های عمومی در دوره‌ای افزایش یافته است که اعتماد به آمار، علم، رسانه و نهادهای تولیدکننده دانش کاهش یافته است. اختلاف سیاسی مشروع است؛ اما اگر هر طرف مجموعه جداگانه‌ای از واقعیت‌ها را معتبر بداند، استدلال حقوقی نیز مبنای مشترک خود را از دست می‌دهد. آرتنت میان اختلاف درباره ارزش‌ها و انکار امر واقع تمایز می‌گذارد؛ لارسن نیز نشان می‌دهد که حقوق اساسی در عصر «واقعیت‌های بدیل» با خطر اتکا به داده‌های سیاسی شده یا گزینشی مواجه است (Arendt, 1968, p. 263–264; Larsen, 2018, p. 248).

پاسخ حقوق اساسی به این وضعیت، ادعای مالکیت دادگاه بر حقیقت عمومی نیست؛ مشروعیت دادرسی به حفظ امکان ارزیابی و اعتراض در برابر ادعاهای واقعی تعیین‌کننده وابسته است. تصمیمی که بر خطر مبهم، اضطراب احراز نشده یا روایت تاریخی گزینشی تکیه کند، ممکن است از نظر شکلی قانونی باشد؛ اما توجیه اساسی آن ناقص می‌ماند. از این منظر، مفهوم واقعیت اساسی بخشی از الزام قدرت به ارائه دلیل عمومی و پاسخ‌پذیر است و نباید به حاکمیت کارشناسان یا توسعه نامحدود اختیار قاضی بینجامد.

این الزام بُعد زمانی نیز دارد؛ داده‌ای که در آغاز بحران معتبر باشد، ممکن است با تغییر شرایط اعتبار خود را از دست بدهد؛ از این رو استمرار محدودیت‌های اضطراری یا فناوریانه

باید به بازبینی مبنای واقعی آنها وابسته باشد؛ قانونی بودن تصمیم اولیه به تنهایی ادامه محدودیت را توجیه نمی‌کند.

نتیجه

دستاورد مفهومی مقاله آن است که «اساسی» را نباید نام قسم سومی از واقعیت دانست. این وصف هنگامی پدید می‌آید که پذیرش یا رد یک ادعای ناظر به واقعیت، نتیجه مربوط به دامنه حق، حدود صلاحیت یا اعتبار قانون را تغییر دهد. بدین ترتیب، مفهوم واقعیت اساسی از تقسیم‌بندی خاص ادله در حقوق آمریکا جدا می‌شود و قابلیت کاربرد در نظام‌های حقوق نوشته را نیز پیدا می‌کند.

بررسی تطبیقی نیز نشان داد که مسئله به نظام حقوقی کامن‌لا اختصاص ندارد. در حقوق آمریکا، واقعیت از مسیر قواعد ادله، یافته‌های دادگاه پایین‌تر و لوایح دوست دادگاه وارد بحث شده است؛ در نظام‌های حقوق نوشته، پرونده تقنینی، گزارش کارشناسی، اختیار تحقیق و اصل تناسب نقش پررنگ‌تری دارند. تفاوت نهادی مهم است، اما پرسش در هر دو نظام یکی است؛ آیا ادعای واقعی مؤثر بر محدودیت حق یا گسترش صلاحیت از دلیل کافی و قابل ارزیابی برخوردار است؟ پاسخ به این پرسش باید میان احترام به قلمرو ارزیابی قانون‌گذار و جلوگیری از پذیرش بی‌دلیل ادعای دولت تعادل برقرار کند.

در نظام حقوقی ایران، اصل ۹۸ و جایگاه شورای نگهبان اقتضای می‌کند که واقعیت اجتماعی از منبع هنجار یا تفسیر رسمی قانون اساسی تفکیک شود. با این حال، اصل ۷۵ به روشنی نشان می‌دهد که نظارت بر قانون اساسی گاه بدون احراز آثار واقعی مصوبه و امکان تحقق منبع مالی ممکن نیست. در حوزه حقوق ملت و اصل ۷۹ نیز امنیت، اضطراب، زیان و منافع عمومی مفاهیمی نیستند که صرف نام‌بردن از آنها محدودیت حق را موجه کند. مقام عمومی باید وجود، شدت و ارتباط آنها با وسیله انتخاب شده را توضیح دهد.

اعتبار اتکا به واقعیت به شیوه ورود آن به استدلال حقوقی وابسته است. ادعای تعیین‌کننده باید مشخص باشد؛ منبع، روش و میزان عدم قطعیت آن بیان شود؛ امکان نقد آن وجود داشته باشد؛ و ارتباطش با نتیجه قانون اساسی توضیح داده شود. مرجع نظارت لازم نیست درباره مسائل علمی، تاریخی یا اقتصادی داوری نهایی کند؛ اما نمی‌تواند محدودیت حق یا توسعه صلاحیت را بر ادعایی مبهم و آزمون‌نشده استوار سازد. بر این مبنا، واقعیت رقیب هنجار قانون اساسی نیست؛ موضوع و آثار اعمال آن را روشن می‌کند و قدرت عمومی را به ارائه دلیل پاسخ‌پذیر وامی‌دارد.

کتابنامه

- بیات مختاری، وحید؛ جلالی، محمد؛ طاهری، محسن (۱۴۰۵). «کاربست اصل تناسب در نظرات اقتصادی شورای نگهبان». پژوهش‌های حقوقی، دوره ۲۵، ش ۶۶.
- رضایی، مهدی؛ خسروی، محمد مهدی (۱۳۹۲). «معرفت‌شناسی ثبوتی گزاره‌های حقوقی: با تکیه بر نظرگاه فلسفی حقوق اسلامی». پژوهش حقوق عمومی، ۱۵ (۳۹)، ص ۹ - ۳۴.
- زارعی، محمد حسین؛ مرادی برلیان، مهدی (۱۳۹۳). «مفهوم و جایگاه اصل تناسب در حقوق اداری با نگاه ویژه به نظام حقوقی اتحادیه اروپایی». فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۱۷ (۶۶)، ص ۱۴۵ - ۱۸۳.
- عباسی، بیژن (۱۳۸۹). «دادرسی اساسی یا نظارت بر مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی». مطالعات حقوق تطبیقی، ۱ (۲)، ص ۸۱ - ۹۹.
- مرادخانی، فردین (۱۴۰۳). «پیدایش و تحولات مفهوم قانون اساسی سیاسی». پژوهش حقوق عمومی، ۲۶ (۸۴)، ص ۱۸۹ - ۲۲۸.
- مرادی برلیان، مهدی (۱۳۹۲). اصل تناسب در نظام حقوقی اتحادیه اروپایی با نگاهی به آرای دیوان عدالت اداری ایران. تهران: خرسندی.
- واعظی، احمد (۱۴۰۱). «عینی‌گرایی در حقوق و تشخیص قضایی». فلسفه حقوق، ۱ (۱)، ص ۷ - ۲۹.

- Alexy, R. (2002). *A theory of constitutional rights* (J. Rivers, Trans.). Oxford University Press.
- Alfange, D., Jr. (1966). The relevance of legislative facts in constitutional law. *University of Pennsylvania Law Review*, 114(4), 637–686.
- Arendt, H. (1968). Truth and politics. In *Between past and future: Eight exercises in political thought* (pp. 227–264). Viking Press.
- Barak, A. (2012). *Proportionality: Constitutional rights and their limitations* (D. Kalir, Trans.). Cambridge University Press.
- Biklé, H. W. (1924). Judicial determination of questions of fact affecting the constitutional validity of legislative action. *Harvard Law Review*, 38(1), 6–27.
- Blocher, J., & Garrett, B. L. (2024). Originalism and historical fact-finding. *Georgetown Law Journal*, 112(4), 699–748.
- Carter, A. (2022). *Proportionality and facts in constitutional adjudication*. Hart Publishing.
- Daly, P., & Kudischeva, K. (2023). The rise of facts in public law. In J. Tomlinson & A. Carter (Eds.), *Facts in public law adjudication* (pp. 11–28). Hart Publishing.
- Davis, K. C. (1942). An approach to problems of evidence in the administrative process. *Harvard Law Review*, 55(3), 364–425.
- Davis, K. C. (1955). Judicial notice. *Columbia Law Review*, 55(7), 945–984.
- Dyk, T. B. (2023). The role of non-adjudicative facts in judicial decisionmaking. *Stanford Law Review Online*, 76, 10–22.
- Faigman, D. L. (2008). *Constitutional fictions: A unified theory of constitutional facts*. Oxford University Press.
- Karst, K. L. (1960). Legislative facts in constitutional litigation. *The Supreme Court Review*, 1960, 75–112.
- Kumm, M. (2010). The idea of Socratic contestation and the right to justification: The point of rights-based proportionality review. *Law & Ethics of Human Rights*, 4(2), 141–175. <https://doi.org/10.2202/1938-2545.1047>.
- Larsen, A. O. (2013). Factual precedents. *University of Pennsylvania Law Review*, 162(1), 59–115.
- Larsen, A. O. (2014). The trouble with amicus facts. *Virginia Law Review*, 100(8), 1757–1818.
- Larsen, A. O. (2018). Constitutional law in an age of alternative facts. *New York University Law Review*, 93(2), 175–248.
- Monaghan, H. P. (1985). Constitutional fact review. *Columbia Law Review*, 85(2), 229–287.

- Morag-Levine, N. (2013). Facts, formalism, and the Brandeis Brief: The origins of a myth. *University of Illinois Law Review*, 2013(1), 59–102.
- Pine, R. N. (1988). Speculation and reality: The role of facts in judicial protection of fundamental rights. *University of Pennsylvania Law Review*, 136(3), 655–727. <https://doi.org/10.2307/3312118>.
- Proctor, H. N. (2024). Rethinking legislative facts. *Notre Dame Law Review*, 99(3), 955–1016.
- Redish, M. H., & Gohl, W. D. (2017). The wandering doctrine of constitutional fact. *Arizona Law Review*, 59(2), 289–337.
- Rivers, J. (2006). Proportionality and variable intensity of review. *Cambridge Law Journal*, 65(1), 174–207. <https://doi.org/10.1017/S0008197306007082>.
- Spillenger, C. (2005). Revenge of the triple negative: A note on the Brandeis Brief in *Muller v. Oregon*. *Constitutional Commentary*, 22(1), 5–30.
- Stone Sweet, A., & Mathews, J. (2008). Proportionality balancing and global constitutionalism. *Columbia Journal of Transnational Law*, 47(1), 72–164.
- Strong, F. R. (1968). The persistent doctrine of constitutional fact. *North Carolina Law Review*, 46(2), 223–284.
- Strong, F. R. (1969). Dilemmic aspects of the doctrine of constitutional fact. *North Carolina Law Review*, 47(2), 311–333.
- Tomlinson, J., & Carter, A. (Eds.). (2023). *Facts in public law adjudication*. Hart Publishing.
- Woolhandler, A. (1988). Rethinking the judicial reception of legislative facts. *Vanderbilt Law Review*, 41(1), 111–126.
- Zick, T. (2003). Constitutional empiricism: Quasi-neutral principles and constitutional truths. *North Carolina Law Review*, 82(1), 115–221.

آرا و اسناد حقوقی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات ۱۳۶۸، اصول ۹، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۷۵، ۷۹، ۹۴، ۹۶ و ۹۸.

شورای نگهبان. (۱۳۷۸). نظر شماره ۷۸/۲۱/۵۲۵۴ مورخ ۲۱/۶/۱۳۷۸ درباره اصل ۷۵ و طرح تقسیم استان خراسان.

شورای نگهبان. (۱۳۹۱). نظریه تفسیری شماره ۹۱/۳۰/۴۹۷۴۹ مورخ ۲۳/۱۲/۱۳۹۱ درباره اصل ۷۵ قانون اساسی.

Bundesverfassungsgericht [BVerfG]. (2020, May 5). Judgment of the Second Senate—2 BvR 859/15, 2 BvR 1651/15, 2 BvR 2006/15, and 2 BvR 980/16 (PSPP), BVerfGE 154, 17.

Bundesverfassungsgericht [BVerfG]. (2021, March 24). Order of the First Senate—1 BvR 2656/18, 1 BvR 78/20, 1 BvR 96/20, and 1 BvR 288/20 (Climate Change), BVerfGE 157, 30.

Conseil constitutionnel. (2022, October 21). Decision No. 2022-1016 QPC, Société ContextLogic Inc.

Federal Rule of Evidence 201: Judicial Notice of Adjudicative Facts, including Advisory Committee Notes.

Lochner v. New York, 198 U.S. 45 (1905).

Muller v. Oregon, 208 U.S. 412 (1908).